



ایده تغییر: تدبیر راه فردا

بخش نخست - پیش جستار (کنش پارسیایی)

آوات عباسی مزدا

1

در فرهنگ واژگان فارسی برابره‌های دگرگون‌شدن، دگرگون‌ساختن و یا دگرگون‌کردن برای واژه «تغییر» قرار داده شده است. در ادبیات و فرهنگ ایران زمینه معنایی و کاربردی این واژه همواره در معنای دگرگونی از نابسامانی به سامان نیست، بلکه در معنای دگرگونی به نابسامانی نیز استفاده شده است. به‌عنوان نمونه، در متنی پیشگویانه موسوم به *زند و همن یسن* تغییر سیر تباهی نیز دارد، به ترتیبی که زمانه گرفتار دیوان ژولیده موی فریبکاری از تبار خشم می‌شود. آن‌ها آبادانی، بزرگی، راستی، پیمان، آرم، و شادی را از بین می‌برند؛ پس آزادگان و بزرگان و دینداران به بندگی، و خردان به بزرگی می‌رسند. در میان مردم پیمان‌شکنی، آز، کین، فریبکاری، حسادت و بدخواهی گسترش می‌یابد، تا آن‌جا که پیوند میان مردم حتی پیوند پدر با پسر، برادر با برادر، مادر با دختر از هم می‌گسلد. به‌نحوی متفاوت در کلام فردوسی حکیم (319-404؟ ه.ش) این جهت تباهی تغییر این‌گونه بازتاب یافته است:

به رنج یکی دیگری برخورد	به داد و به بخشش همی ننگرد...
ز پیمان بگردند و از راستی	گرامی شود کژی و کاستی
پیاده شود مردم جنگجوی	سوار آنک لاف آرد و گفت و گوی
کشاورز جنگی شود بی هنر	نژاد و هنر کمتر آید به بر
رباید همی این از آن، آن از این	ز نفرین ندانند باز آفرین...
بداندیش گردد پدر بر پسر	پسر بر پدر هم چنین چاره‌گر

شود بنده بی هنر شهریار
به گیتی کسی را نماند وفا
نژاد و بزرگی نیاید به کار
روان و زبان‌ها شود پر جفا...
بود دانشومند و زاهد به نام
زیان کسان از پی سود خویش
بجویند و دین اندر آرند پیش...
کسی سوی آزادگی ننگرد...
یا سنایی حکیم (459-520 ه.ش) در شرح تغییر و دگرگونی زمانه‌اش می‌سراید:

ای مسلمانان خلائق حال دیگر کرده‌اند
در سماع و پند اندر دین آیات حق
از سر بی‌حرمتی معروف منکر کرده‌اند
چشم عبرت کور و گوش زیرکی کر کرده‌اند
کار و جاه سروران شرع در پای اوفتاد
پادشاهان قوی بر دادخواهان ضعیف
پادشاهان قوی بر دادخواهان ضعیف
از برای حرص سیم و طمع در مال یتیم
مالداران توانگر کیسه درویش دل
بر سریر سروری از خوردن مال حرام
ای مسلمانان دگر گشته ست حال روزگار
ای سنایی پند کم ده کاندین آخر زمان
در زمین مُشتی خر و گاو سر و بر کرده‌اند

این جهت تباهی دگرگونی محدود به فرهنگ و ادبیات کلاسیک نیست، در ادبیات جدید نیز می‌توان آن را به فراوانی یافت. به‌عنوان نمونه محمد تقی بهار (1265-1330 ه.ش) می‌سراید:
چون تافت روی تربیت از این خجسته مُلک فرسوده گشت مُلک و دگرگونه گشت حال...
کالیوه شد هنرور و نستوده شد هنر افسانه گشت دانش و بی‌مایه شد کمال
آزاده مردمان را دریوزه گشت فر دریوزه پیشگان را فرخنده گشت فال..

به هر ترتیب، این‌که در فرهنگ فارسی «تغییر» هم در معنای دگرگونی زمانه به خوبی، و هم در معنای دگرگونی زمانه به بدی به کار رفته یک بحث است؛ اما این‌که در انگاره زبان پارسیایی¹ ایده «تغییر» چه معنایی دارد و یا یک پارسیاستس² چگونه به «تغییر» می‌نگرد، بحث دیگری است.

2

به‌نظر می‌رسد برای دسترسی به تصویری از باور تغییر در ذهن یک پارسیاستس می‌باید ابتدا به این موضوع پردازیم که اصولاً زبان پارسیایی چگونه است؟ و کسی که از پارسیا استفاده می‌کند و یا در اصطلاح یک

¹ parrhesia

² Parrhesiastes

پارسیاستس است، چه ویژگی‌ها و وظایف و یا خویشکاری‌هایی دارد؟ میشل فوکو (1305-1363 ه.ش) در این رابطه در مجموعه سخنرانی‌هایی که در ترم پاییز 1983م در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی انجام داد و با عنوان *گفتار بی‌باکانه*³ تدوین و چاپ شد، می‌نویسد: پارسیا در انگلیسی معادل "گفتار آزادانه"⁴ است... پارسیاستس کسی است که از پارسیا استفاده می‌کند، یعنی، کسی که حقیقت⁵ را می‌گوید (2001: 11).

بنابراین هر گونه سخن آزادانه‌ای نمی‌تواند مصداق پارسیا باشد، بلکه سخن آزادانه‌ای پارسیا است که مبتنی بر حقیقت باشد. از این رو، فوکو در مجموعه سخنرانی دیگری در سال‌های 1983-1984 م در کلژدوفرانس که در مجموعه‌ای با عنوان *دلیری حقیقت*⁶ چاپ شده، پارسیا را دقیقاً برابر «گفتن حقیقت»⁷ قرار می‌دهد (2011: 1).

بنابراین معیار، فوکو از دو نوع پارسیا یا گفتار بی‌باکانه سخن می‌گوید. یک نوع، سخن آزادانه‌ای با کلماتی تند و زننده است که در آن گوینده هر چه در ذهن دارد بدون آن که صلاحیت آن را داشته باشد بیرون می‌ریزد. فوکو برای شرح این نوع از سخن بی‌باکانه به بخش‌هایی از آثار افلاطون ارجاع می‌دهد، آن‌جا که افلاطون بخشی از وجوه منفی جوامع سیاسی دمکراتیک را معرفی می‌کند، یعنی جایی که به هر کسی این حق⁸ داده شده هر چه را می‌خواهد به شهروندان دیگر بگوید حتی اگر گفتارش احمقانه‌ترین و یا خطرناک‌ترین گفتار برای شهر [و یا کشور] باشد (2001: 13). در برابر آن می‌توان از وجوه مثبت پارسیا سخن گفت آن‌جا که به تعبیر فوکو پارسیا به معنای "گفتن حقیقت"⁹ است (همان: 14). فوکو متوجه پرسش دیگران در مورد مصداق حقیقت می‌باشد. پرسش‌هایی مانند این که آیا پارسیاستس آن‌چه را خود فکر می‌کند حقیقت است می‌گوید؟ یا این که او آن‌چه را که واقعا حقیقت است، می‌گوید؟ به درستی که پاسخ فوکو به این پرسش‌ها روشن است: «پارسیاستس آن‌چه حقیقت است را می‌گوید زیرا او می‌داند که حقیقت چیست» (همان). بنابراین، به نظر فوکو پارسیاستس نه تنها از روی صداقت و اخلاص¹⁰ آن‌چه را عقیده‌اش می‌باشد بیان می‌کند، بلکه عقیده وی بنا بر حقیقت¹¹ نیز می‌باشد (همان). به نظر فوکو کسی که از پارسیا استفاده می‌کند و می‌توان گفت شایستگی در نظر گرفته شدن هم‌چون یک پارسیاستس را دارد، کسی است که حتی اگر گفتن حقیقت خطری برای وی داشته باشد، کماکان حقیقت را می‌گوید (همان: 15 و 16). به نظر فوکو: "این خطر همیشه خطری برای زندگی پارسیاستس نیست. به عنوان نمونه هنگامی که شما می‌بینید دوستی در حال انجام کار اشتباهی است و با گفتن این موضوع که او در حال انجام کار نادرستی است، احتمالاً در خطر رنجش و ناراحتی او قرار می‌گیرد، شما هم‌چون یک پارسیاستس عمل

³ Fearless speech

⁴ Free speech

⁵ truth

⁶ The Courage of the Truth

⁷ Truth-telling

⁸ right

⁹ To tell the truth

¹⁰ sincere

¹¹ truth

کرده‌اید. البته در این مورد شما زندگی خود را به خطر نمی‌اندازید، اما ممکن است گفته‌های شما موجب رنجش وی شود، تا آن‌جا که حتی رابطه دوستی میان شما آسیب ببیند. از سوی دیگر، اگر در یک بحث سیاسی، یک سخنور با بیان اعتقاداتش [که البته مبتنی بر حقیقت است]، که ممکن است در تقابل با عقاید اکثریت باشد، احتمال کاهش محبوبیت خود را بپذیرد و یا در معرض یک تهمت سیاسی قرار گیرد، او از پارسیا استفاده کرده است" (همان: 16). بنابراین به نظر فوکو پارسیا در مواجهه با خطر از خود دلیری نشان می‌دهد و برای گفتن حقیقت خطر می‌کند، حتی اگر بیان حقیقت شرکت در «بازی» زندگی و مرگ باشد (همان). با اینهمه، به نظر فوکو کارکرد پارسیا [محدود به تلاشی برای] نشان دادن حقیقت به طرف مقابل نیست، بلکه دارای کارکردی انتقادی¹² است (همان: 17). در این رابطه فوکو عباراتی را برجسته می‌نماید که معمولاً پارسیاستس در بیان انتقاداتش از آن بهره می‌گیرد. عباراتی مانند این که "این است آنچه تو انجام دادی و این است آنچه تو فکر می‌کنی؛ اما این است آنچه تو نباید انجام بدهی یا نباید فکر کنی". یا این که "این است روشی که تو رفتار می‌کنی، اما این است روشی که تو می‌باید رفتار کنی" (همان). از این‌رو، به نظر فوکو پارسیا شکلی از انتقاد است، یا خطاب به دیگری و یا خطاب به خود؛ اما همیشه در وضعیتی است که گوینده یا اقرارکننده در موضع فروتنی توأم با احترام به مخاطب خود قرار دارد (همان: 17 و 18).

نکته‌ای که فوکو به‌عنوان آخرین ویژگی پارسیا برجسته می‌نماید آن است که در پارسیا، به گفتن حقیقت هم‌چون یک «وظیفه»¹³ نگریسته می‌شود. به نظر فوکو نقد کردن یک دوست و یا یک سلطان در یک کنش پارسیایی هم‌چون وظیفه‌ای برای کمک کردن به آن‌ها است. به‌عنوان نمونه در موقعیتی که آن دوست تشخیص نمی‌دهد که عملی که انجام می‌دهد ناشایست است. همچنان‌که نقد کردن یک فرمانروا در یک کنش پارسیایی وظیفه‌ای در قبال شهر (یا کشور) برای کمک کردن به حاکم سیاسی برای بهتر شدن حکمرانی وی است (همان: 19).

از این‌رو، فوکو در نتیجه‌گیری که از مقدمه بحث خود در مورد کنش پارسیایی و ویژگی‌های یک پارسیاستس انجام می‌دهد، می‌نویسد: "پارسیا یک نوع کنش کلامی¹⁴ است که بازتاب ارتباط شخصی گوینده [پارسیاستس] با حقیقت¹⁵ است. او ممکن است زندگی‌اش را به خطر بیندازد زیرا گفتن حقیقت را یک وظیفه برای اصلاح¹⁶ یا کمک¹⁷ به مردم - و خودش - می‌داند. در پارسیا گوینده از آزادی کلام استفاده می‌کند و صداقت و صراحت¹⁸

¹² Criticism

¹³ duty

¹⁴ Verbal activity

¹⁵ truth

¹⁶ improve

¹⁷ help

¹⁸ frankness

را به جای اقناع کردن^{۱۹} انتخاب می‌کند. او حقیقت^{۲۰} را به جای دروغ^{۲۱} یا سکوت^{۲۲}، خطر مرگ را به جای زندگی و امنیت، انتقاد^{۲۳} را به جای تملق و چاپلوسی^{۲۴}، وظیفه اخلاقی^{۲۵} را به جای منافع شخصی^{۲۶} و بی تفاوتی اخلاقی^{۲۷} انتخاب می‌کند" (همان: 19-20).

جهت درک بهتر کنش پارسیایی می‌توان به نمونه‌ای که فوکو به‌عنوان یک پارسیاستس واقعی - یعنی کسی که حقیقت را می‌گوید حتی اگر خطری برای وی داشته باشد - اشاره نماییم. در این رابطه فوکو حضور افلاطون در سیسیل و نسبت وی با شاه سیراکیوس، دیونسیوس^{۲۸} را برجسته کرده، پیشنهاد می‌دهد نامه موسوم به نامه هفتم افلاطون خوانده شود (همان: 16). بنابر آنچه در نامه هفتم آمده افلاطون در سیراکیوس در جایگاه مشاور هیئت حاکمه، آموزه‌هایی شفاهی جهت اصلاح اوضاع اخلاقی و سیاسی سیراکیوس ارائه داده بود. بر اساس آنچه وی در بخشی از این نامه در شرح علل مسافرتش به سیراکیوس آورده است، می‌توان استنباط کرد که جایگاهی که وی برای خود در سیراکیوس قائل بود، به رابطه طبیب با بیمار تشبیه شده و این که به‌عنوان مشاور^{۲۹} و طبیب^{۳۰} [اخلاقی و سیاسی] برای ارائه پندهای سلامت‌بخش^{۳۱} در دولت سیراکیوس حضور یافته بود (330). از این رو، همچنان‌که در جستارهای بعدی - در جای خود - از دیدگاهی انتقادی به تفصیل شرح خواهیم داد، بخش عمده‌ای از آنچه تحت عنوان پندنامه‌ها و اندرزنامه‌ها در فرهنگ و ادبیات ایران مشهور است، در واقع به‌نحوی در رابطه با کنش پارسیایی قابل تحلیل است.

بنابراین، می‌توان دریافت یک پارسیاستس نه یک ایدئولوگ، بلکه یک درمانگر و یا مصلح اجتماعی است. همچنان‌که جسم و روان انسان توسط طبییی راستگو که بیماری را از بیمار پنهان نمی‌کند، به نیکی درمان می‌شود - چرا که هدف طبیب خیر و سلامتی بیمار و نه منافع شخصی است - مصلح اجتماعی نیز مسائل و مشکلات جامعه را به تیغ انتقاد می‌گشاید و مهربانانه در راستای خیر و سلامت جامعه مرهم می‌نهد. بدیهی است دارویی که طبیبان راستگو تجویز می‌نمایند در بسیاری مواقع تلخ است. اما زمان بروز فاجعه برای یک جامعه آن‌گاه است که با تباه شدن قوه تشخیصش، نه فقط به داروی تلخ طبیب راستگوی خویش بی‌اعتماد باشد که حتی به وی به چشم دشمن خود بنگرد، و در مقابل، دلخوش به داروی شیرین مداحان منفعت‌جوی، روز به روز خود به پیشرفت

¹⁹ Persuasion

²⁰ truth

²¹ falsehood

²² silence

²³ criticism

²⁴ flattery

²⁵ moral duty

²⁶ Self-interest

²⁷ Moral apathy

²⁸ Dionysius

²⁹ counsellor

³⁰ doctor

³¹ salutary advice

بیماری‌اش یاری رساند، تا آن‌جا که سرانجام مسبب مرگ نابهنگام خود شود. صائب تبریزی به این مداحان
منفعت‌جوی گفته است:

سخن تلخی اگر می‌گذرانی مَرَدی دعوی حوصله تنها به قدح نوشی نیست
یا به تعبیر استاد سخن، سعدی که به آنان آموخت:

دلیر آمدی سعدیا در سخن چو تیغت به دست است، فتحی بکن
بگو آنچه دانی که حق گفته به نه رشوت ستانی و نه عشوه ده

پس، به تعبیر مولانا، می‌باید به جامعه‌ای که از نقد مصلحان و داروی طبیبان خود می‌گریزد، این پیام را داد که:
«شربت تلخ بنوشد خرد صحت جو». و یا به قول استاد سخن، سعدی باید یادآوری کرد که:

سعدیا داروی تلخ از دست دوست به که شیرینی ز دست دیگری

یا

وبال است دادن به رنجور قند که داروی تلخش بُود سودمند

تُرُش روی بهتر کند سرزنش که یارانِ خوش طبع شیرین منش

با توجه به آنچه آمد، می‌توان گفت ایده «تغییر» در دیدگاه فردی که دارای هنر پارسیا است، معنایی جز «درمان»
و «اصلاح» جامعه و سیاست ندارد. در این تلاش، سلامت دغدغه اصلی است. زیرا همچنان‌که ضرورت وجودی
طبیب جسم و روح در یک جامعه محدود به دوران بیماری دانسته نمی‌شود، وجود طبیبان اخلاق و سیاست نیز
هیچ‌گاه محدود به دوران بحران و آشفتگی جامعه نیست. آن‌ها همواره و بنابر وظیفه‌ای اخلاقی که برای حضور
خود قائل هستند، حضور داشته‌اند، دارند و خواهند داشت، هر چند نمی‌توانیم خاستگاه برداشتی را که آن‌ها از
وظیفه اخلاقی خود به‌عنوان درمان‌گران و اصلاح‌گران جامعه و سیاست دارند، به آسانی شرح دهیم. زیرا، آن‌ها
همیشه حتی در بحرانی‌ترین زمانه‌ها و حتی آن‌جا که به تعبیر فوکو می‌تواند بازی زندگی و مرگ باشد، از آرمان
پارسیا و آنچه یک پارسیاستس باید باشد، جانانه دفاع کرده‌اند. بدیهی است طرد آن‌ها از اجتماع و زمانه‌شان
همواره در رابطه با جامعه‌ای درگیر تناقض‌های درونی و در آستانه فروپاشی قابل تحلیل بوده است، جامعه‌ای که
ناتوان از مواجهه انتقادی با خود و در گیر و دار فرار از خویش و در نتیجه ناتوان از درمان بیماری‌ها، بیش‌تر
سعی می‌کرده ضعف‌ها و ناتوانی‌های زمانه‌اش را در پشت رنگ و لعاب‌های دروغین و جنجالی پنهان نماید تا
این‌که شنونده پندهای طبیبان آزاده و راستگو و خیرخواه باشد.

اگر بخت یار باشد، در سلسله جستارهای آینده سعی خواهد شد خطوط اصلی آنچه مصادیق حقیقت در تشخیص
بیماری و درمانگری مسائل و مشکلات جامعه و سیاست نامیده می‌شود، از زاویه‌ای که یک کنش‌گر هنرمند به

هنرِ پارسیا به ایده «تغییر» می‌نگرد، شرح داده شود. بدیهی است با توجه به این‌که بررسی خطوط اصلی مصادیق حقیقت در تشخیص بیماری و درمان‌گری مسائل و مشکلات جامعه و سیاست در رابطه با مسائل ایران صورت می‌گیرد، پیش از انجام این مرحله می‌باید در سلسله‌جستارهای مقدماتی راهی که پیش از این در تشخیص و درمان مشکلات جامعه و سیاست ایران معاصر پی گرفته شده، بررسی شود. بدیهی است، پیرو آنچه در رابطه با زبان پارسیایی و رویکرد یک پارسیاستس در مواجهه با امور آمد، این بررسی - که می‌توان عنوان تاریخ‌نگاری انتقادی ایده‌تغییر در ایران معاصر را بر آن نهاد- می‌باید در مواجهه‌ای همدلانه، انتقادی و آسیب‌شناسانه با تجربه‌پیشینان انجام شود.

ادامه دارد-